



تصویر: سارا دستمالچیان

زد و گفت: «چی؟! آدمیزاد!
آدمیزاد وجود ندارد! فقط توی
قصه‌هاست! فقط افسانه است.
تازه اگر هم وجود داشته باشد،
هیچ ترس ندارد!»

گفت: «پسر غولم! بیدار شو! لنگ
ظهر شده. نکند دیشب از ترس
آدمیزادها نخوابیدی!» پسر غوله
چشم‌هایش را باز کرد و لبخندی

آدمیزادها. پسر غول لبخند زنان
به خانه برگشت و دوباره رفت توی
تخت خوابش دراز کشید. مامان
غوله که فکر می‌کرد پسرش هنوز
بیدار نشده است، آمد توی اتاق و